صابر و غولک
Saber and Little Ghoul
No. 31

(In English)

There was a farmer. He had cultivated a vegetable plot. At night he went and slept in his vegetable plot. In the morning when he got up, there was a stranger sitting near the fire. He saw that whenever he coughed, the stranger also coughed. Whenever he went into the vegetable patch, the person also went into the vegetable patch. When he made a fire, the stranger went and made a fire. Whenever he shouted, the stranger did too.

He did all he could, but this person wouldn't leave him alone. To get rid of him, he went to a wise man, who knew a bit about things. He said: a person has appeared in my vegetable plot. At night he stays at the vegetable plot with me. When I cough, he coughs. When I eat, he eats. I drink, he drinks. I shout, he shouts. What should I do?

The wise person answered: You miserable and unfortunate person! That's a Little Ghoul. The Little Ghoul will eat you.

The farmer asked: What should I do, so the Little Ghoul does not eat me?

The wise person answered: Come! You should go to a wild pistachio tree. Collect some resin and rub it on your hat. Then the Little Ghoul will also collect some but he will rub it on his head. You collect some and put it on your hat; he'll collect some and put it on his head. Then go and make a fire. When the fire is alight, take a blazing piece of firewood and hold it to your hat. When your hat is on fire, hit your hat so it falls off. So he'll set fire to his head. Otherwise he's going to eat you.

The story says that the farmer went to a wild pistachio tree. He collected some resin and rubbed it on his hat. Little Ghoul also went, collected some resin and in the same way rubbed it on his head. Little Ghoul's head was very woolly. Time and again the farmer put resin on his hat, and Little Ghoul put resin on his head. He put it on his hat, Little Ghoul put it on his head, till they were done. He went and made a fire. Little Ghoul made a fire. The farmer picked up a blazing piece of firewood and held it against his hat. The hat caught fire, the farmer knocked it off and it fell down. Little Ghoul also picked up a burning log but he held it to his head. His head caught fire. Beating his head, he said:

Saber! Saber! my head is burnt,

It is not poor Saber's fault!

I brought this on myself!

Saber! Saber! my head is burnt,

It is not poor Saber's fault!

I brought this on myself!

صابر و غولک
(In Farsi)

یک جالیز بان بود.یک جالیز داشت.شبها روی جالیز می خوابید.یک روز صبح که از خواب برخواست دید یک نفر کنار اجاقش نشسته است.جالیزبان می رفت داخل جالیزاوهم رفت.جالیز بان آتش درست می کرد او هم آتش درست می کرد. جالیزبان هی می کرد، غولک هم هی می کرد. جالیزبان می خواست هرطور شده از شرش ازاد شود ولی او ول کن نبود.

پیش شخص دانایی رفت گفت:" یک نفر امده روی جالیز من خوابیده شب پیش من می آید سرفه می کنم سرفه می کند غذا می خورم غذا می خورد.آب می خورم او هم آب می خورد .های های میکنم او هم های های می کند.چه کار کنم؟"شخص دانا گفت:" ای بدبخت بیچاره این یک غولک است.تو را می خورد."جالیزبان گفت:"چه کار کنم که مرا نخورد؟"گفت:"برو زیر یک درخت بنه.یک کلاه هم سرت بگذار.سقز بر چین و بریز روی کلاهت و غولک هم سقز می زند به سرش بعد برو یک آتش درست کن وقتی اتش درست شد چوبی که آتش دارد را بگذار کنار کلاهت تا کلاهت آتش بگیرد.وقتی کلاهت اتش گرفت بزن زیر کلاه تا بیفتد, واگر نه غولک چاره‌ای ندارد و تو را می‌خورد.

جالیز بان هم آمد پهلوی درخت بنه سقز برچید و زد به کلاهش غولک هم رفت سقز برچید سر غولک پشمالو بود همین طور جالیز بان میزد به کلاهش غولک هم میزد به سزش تا تمام شد.جالیز بان رفت آتش روشن کرد غولک هم رفت آتش روشن کرد.جالیز بان چوبی که آتش داشت را برداشت و گذاشت کنار کلاهش. کلاه آتش گرفت.جالیز بان زد زیر کلاهش کلاه افتاد.غولک هم چوبی که آتش داشت گذاشت کناد سزش سرش آتش گرفت به سر خودش زد و گفت:

" صابر صابر سرم سوخت
صابر بدبخت تقصیر نداره
کار خود کرده تدبیر نداره
صابر صابر سرم سوخت
صابر بدبخت تقصیر نداره
کار خود کرده تدبیر نداره." (خود کرده را تدبیر نیست.)

صابر و غولک
(In Lori)

یه لته بوني بی! یه لتی کشته بی. شب مي رفت سر ای لته مي خوابید. صب که ورسا سر پا، تا ی آدمي سر چالش نشسه. ی دی تا کفه ایزنه، و هم کفه ایزنه. ي ایره من لته، وم ایره من لته. ي ایره تش بر ایکنه، وم ایره تش بر ایکنه. ي ایره هي ایکنه، وم هي ایکنه. اي لته بون ه.

يُ هر چي ایکِه،تا ای آدم ولش نیکِنه. ولش نیکنه اومَ رفت تِی يَ آدم دانایی که ی خوردی دانا بي چي ایفهمي. گفت که مو ي آدمي سر لتم وابیده. شب ایيا تیم. شب مییا تیم و کفه ایزنم، کفه ایزنه. خَراک ایخَرم، خراک ایخره. آب مي خرم، آب مي خره. هي ایکنم، هي ایکنه. تکلیف م چه کرده. گفت ای بدبخت بیچاره، ی غولک. غولک ایخرت. غولک ایخرت. گفت که خو چپ کنم که اي غولک نخرم. گفت بیو بره پهلو ي درخت بَني، بریزَه وَرچي بِزَه و کِلَت. تا وُ هم ورچینه بزنه و سرش. تو وَرچي بِزَه وَ کِلَت، وُ ویرچینه ایزنه وَ سرش. تو وَرچي بِزَه وَ کِلَت، وُ ایزنه وَ سرش. اوسو بیو بره، تش بر کن. وقتی تش بر کردی ی چلوسي وردا بنه کر کلت، کله که تش گرفت، بزه کر کله تا کله بیفته. تا و هم سرش تش بگره. اني دَ معالجی نداره ایخرت. ایگو یُ اومه پهلو ي بني. بریزه وَرچي ز و سر کلش. غولک هم ره، هي بریزه ورچي زه و سرش. سر غولک هم پشمالو بي. همي زات ي زه و کلش و زه و سرش. ي زه و کلش و زه و سرش. تا تموم وابي. ره تش بر که. غولک هم تش بر که. چلوسي لته بون ورداش نها زیر کله. کله تش گرفت،لته بون ز کر کله، کله افتاس. غولک هم چلوس ورداشت نها کر سرش. سر غولک تش گرفت. ز من سر خش گفت:

صابر صابر سرم سخت.
صابر بدبخت تخصیر نداره.
کار خوکرد تکبیر نداره.
صابر صابر سرم سخت.
صابر بدبخت تخصیر نداره.
کار خوکرد تکبیر نداره.

واژه نامه (Dictionary)

English	Farsi	Phonetics	Lori
Vegetable plot	جالیز	lætæ	لته
Cough	سرفه	cɔ:fæ	کفه
Little Ghoul	غولک (غول کوچک)	Ghu:l	غولک
What should I do	چه کار کنم	Chɔ:p kɔ:nɔ:m	چُپ کُنُم
Wild pistachio	بنه	bæn	بن
Resin	سقز	brizæ	بریزَه
Collect	بر چین	værchi	وَرچي
Again and again; In the same way	همین طور، یک ریز	Hæmi za:t	همي زات
Blazing piece of firewood	هیزم افروخته	chɔ:lʊ:s	چلوس
Take responsibility for what you have done and find your own way out	تدبیر	tækbir	تکبیر